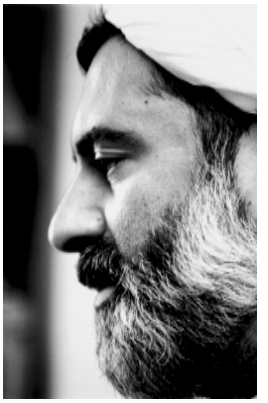

دکتر محسن کدیور در گفت و گو با روزنامه توسعه:

توسعه سیاسی یعنی دمکراتیزه کردن جامعه و تحقق مردم سالاری دینی

اشاره:
حجت‌الاسلام کدیور که تحصیلات عالیه خویش را در رشته مهندسی برق در سال ۵۶ شروع کرد شاید تصور نمی شد که در سال ۷۶ به اخذ گواهی اجتهاد نائل آید.
وی با یک واسطه جزو شاگردان حضرت امام(ره) محسوب می شود و سابقه ۱۴ سال تدریس در حوزه علمیه قم را نیز داراست. هم‌اکنون حجت‌الاسلام کدیور، عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس است.
از وی تألیفات گوناگونی منتشر شده است که از مهمترین آنها می توان به نظریه‌های دولت در فقه شیعه و حکومت ولایی اشاره کرد.
حجت‌الاسلام کدیور جزو اولین کسانی بود که بعد از رویداد دوم خرداد با زندانی شدن خویش هزینه اصلاحات را پرداخت. آنچه در پی می آید حاصل گفت‌وگویی صمیمانه با وی است.

گفت‌وگو:هنگامه منهاجی

آیا می‌توان اصلاحات در ایران را زاده نوگرائی دینی دانست؟

در اصلاحات معاصر در ایران، عوامل متعددی مؤثر است یکی از این عوامل جریان نوگرایی دینی است.

ابتدا باید پرسید اصلاحات چیست؟ و نوگرایی دینی چیست؟ درخصوص این موارد اجماع نظر نیست و تعاریف مختلفی ارائه می شود.

یکی از حوزه‌های اصلاحات یا رفرم حوزه سیاست است که در بعد سلبی آن اتفاق نظر است. اصلاحات یک جنبش اجتماعی است، این جنبش اجتماعی در اینکه برخاسته از اکثریت مردم ایران است در آن هیچ تردیدی نیست در اینکه همگان یا به تعبیر دقیق تر اکثریت مردم به نارضایتی از شیوه اداره امور جامعه در ۱۲، ۱۳ سال اخیر رسیده‌اند اجمالاً اتفاق نظر است. اما در بعد ایجابی آن یعنی اینکه به جای این روش دقیقاً چه روشی می خواهد جایگزین بشود جای بحث داره جریان نوگرایی دینی توانست این مطالبات عمومی مردم را شکل بدهد و تا حدودی هدایت کند. به طورکلی وظیفه روشنفکر همواره این است که آنچه در ذهن و ضمیر مردم است را بر زبان آنها جاری کند. وقتی که روشنفکر سخن گفت مردم احساس کنند حرف دلشان است روشنفکر دینی این چنین وظیفه‌ای دارد. به طورکلی روشنفکر را در ۳ سطح می توان شناسایی کرد:

یکی سطح مولدان اندیشه، دوم سطح توزیع کنندگان اندیشه و سطح سوم مصرف کنندگان اندیشه. مولدان تعدادشان اندک است، موزعان که از مصرف کننده ها قطعاً بیشتر هستند و در بین دانشگاهیان یافت می شوند و مصرف کننده ها در ایران بقیه جامعه هستند، که با توجه به جوانی جامعه، غالباً جوانان ما جزو مصرف کننده های اندیشه دینی هستند. ارتباط بسیار صمیمانه‌ای بین مولدان و توزیع کننده اندیشه در ایران معاصر برقرار شده است و از طریق این توزیع کننده‌ها، اندیشه های نودینی وارد جامعه شده است. این مصرف کننده های جوان در خانواده‌های خودشان وظیفه بزرگی را برعهده گرفته‌اند و رأی یقیه اعضای خانواده را تحت تأثیر قرار می دهند، بنابراین جریان نوگرایی دینی با این ۳ سطحی که اشاره شد در جنبش اصلاحات به شدت مؤثر بوده، اما عوامل دیگری در پیش آمدن اصلاحات در ایران قطعاً مؤثر بوده؛ مثلاً، عوض شدن ساختار جمعیتی در ایران، بالا رفتن میزان تحصیلات عمومی، بالا رفتن میزان ورود بانوان در عرصه های فرهنگی و اجتماعی، پایان جنگ و درخواست عمومی برای پیاده شدن اهداف اولیه انقلاب در مجموع مطالبات تازه‌ای است که به تدریج در جامعه مطرح شده است. نسبت به بعد ایجابی اصلاحات می شود گفت که اصلاحات در ایران را می توان به پروژه توسعه همه جانبه به ویژه توسعه سیاسی تعبیر کرد، محور و اساس توسعه سیاسی هم دمکراتیزه کردن جامعه است. با عنایت به اینکه در قانون اساسی ما نهادهای مردمسالار پیش بینی شده‌اند ولیکن با به رسمیت شناخته شدن بعضی نهادهای غیرمردمسالار و مبهم بودن محدوده اختیارات این نهادهای غیرمردمسالار افکار عمومی به دنبال سیطره روش مردمسالاری دینی بر کل جامعه است به این بیان می شود جنبش اصلاحات را در ایران معاصر به جنبش مردمسالار دینی تعبیر کرد واضح است این روش مطلوب برخی از جناح های متنفذ اجتماعی نیست چرا که در چند انتخابات اخیر اثبات شد که این جناح ها فاقد پایگاه اجتماعی لازم هستند و تمسک به مردمسالاری دینی به حذف آنها از صحنه قدرت می انجامد. بنابراین طبیعی است که با این روش مخالفت کنند.

پس می توان گفت در هنگام انقلاب نیز مردم در جست‌وجوی اصلاحات بودند؟

به یک بیان جنبش اصلاحات با یک تأخیر فاز ادامه جنبش صدر انقلاب اسلامی است. یعنی شعارهایی که آن زمان گفته می شد، اهدافی که انقلاب دنبال می کرد، امروز جنبش اصلاحات با تأخیر فاز بیست ساله به دنبال تحقق آن است. در صدر آن اهداف آزادی و عدالت بود، امروز هم این دو شعار محوری ما باقی مانده است. چه بسا برخی ابعاد مسأله استقلال تا حدودی حل شده باشد اما برای تحقق مسأله آزادی هنوز کار فراوانی در پیش داریم. همین طور مسأله عدالت که در آن زمان نیز در آن دچار مشکل بودیم و مسأله ظلم که اکنون نیز فکر نمی کنم اگر به اکثر جامعه مراجعه کنیم که مراجعه هم شده در این زمینه تردید داشته باشند که در این دو محور هنوز نیاز به کار فراوانی داریم. انقلاب اسلامی در این دو محور موفق نبوده است طبیعی است که جنبش اجتماعی اصلاح طلبانه ایجاد می شود و این جنبش عدالت جویانه و آزادی خواهانه باشد و من بارها تأکید کرده‌ام اولین گام در عدالت اجتماعی این است که در حوزه عمومی بین پشتوانه مردمی با قدرت سیاسی تناسب برقرار باشد، بنابراین جریانی که بیش از ۸۰درصد مردم را نمایندگی می کند اگر عهده‌دار حدود ۱۵ درصد اقتدار سیاسی باشد آن نظام، نظام سیاسی ظالمانه است، عدالت اقتضاء می کند که افکار اکثریت که از آن به اراده ملی تعبیر می کنیم عهده‌دار هدایت جامعه باشد نه سلایق و آرای اقلیت، این اولین گام در عدالت سیاسی است به عبارت دیگر وزن هر نیروی اجتماعی را پایگاه مردمی

عدالت اقتضاء می کند که افکار اکثریت که از آن به اراده ملی تعبیر می کنیم عهده‌دار هدایت جامعه باشد نه سلایق و آرای اقلیت، این اولین گام در عدالت سیاسی است

آن تعیین می کند. جریانی که در ۴ انتخاب پی درپی بیش از ۱۵ درصد آرای عمومی نداشته چگونه زمام بیش از ۸۰درصد قدرت و ثروت جامعه را دردست دارد؟ به بیان ساده یعنی ظلم مرتفع نشده است، به نظر می رسد تا عدالت در این ناحیه محقق نشودحتی مسأله آزادی امکان تحققش نخواهد بود، تبعیض یکی از مصادیق ظلم است و در ادبیات دینی مهمترین شاخصه یک حکومت ظالم تحقق تبعیض در آن است یکی از امور مهم در مسأله مردمسالاری این است که مردمسالاری سه بعد دارد.

یکی پهنای مردمسالاری است. مراد از آن کمیت مشارکت کنندگان به نسبت جمعیت است، دوم ژرفا و کیفیت دمکراسی است که مراد از آن میزان آگاهی عمومی و کیفی بودن مشارکت است. آرای عمومی تحت تأثیر مؤلفه های فرهنگی عمیق تر می شود به نحوی که با امور زودگذر و تبلیغاتی نتوان آن را تغییر داد، سوم برد مردمسالاری است مراد از برد مردمسالاری یعنی چه میزانی از حوزه عمومی توسط رأی مردم تعیین تکلیف می شود، اگر نهادهای حوزه عمومی خط مشی هایش توسط مردم و نمایندگان مردم تعیین شد و نیز اگر کارگزاران سیاسی نماینده مردم بودند یعنی اینکه با رأی مردم بر سرکار آمدند در یک مدت مشخص زمانی انجام وظیفه کردند و به شکل مسالمت آمیز قدرت را به نماینده بعدی سپردند آن وقت می توانیم بگوییم که مردمسالاری در آن جامعه محقق شده است. جنبش اصلاحات در ایران در زمینه بعد دوم و سوم مردمسالاری یعنی تعمیق دمکراسی و مردمسالاری و توسعه برد مردمسالاری راه درازی درپیش دارد. مردم با مشارکت جدی خودشان پهنای مردمسالاری یعنی بعد اول را به شدت توسعه دادند ما پس از انقلاب و به ویژه پس از جنبش اصلاحات به لحاظ بعد اول مردمسالاری جزو نظام های موفق در دنیا بودیم یعنی درصد نسبی شرکت کنندگان ایرانی در انتخابات جزو بالا یا بالاترین شرکت کننده ها در جهان بوده است. اما در زمینه عمق و ژرفا که به زمینه آگاهی های عمومی بستگی دارد از چنین موقعیت ممتازی برخوردار نیستیم اما به تدریج در حال رشد هستیم، مشکل ترین مسأله ادامه اصلاحات مسأله برد مردمسالاری است یعنی با اینکه قانوناً دو قوه از قوای ایران مردمسالار هستند یعنی مستقیماً توسط مردم انتخاب می شوند و نماینده مردم هستند اما به نظر می رسد که ساختار اصلی قدرت در ایران هنوز مردمسالاری را باور نکرده است لذا تصمیمات کلان خارج از این نهادها اتخاذ می شود. قوه قضائیه، صدا و سیمای رسمی و قوای قهریه سه قوه‌ای هستند که در کنار دو قوه اول قرار دارند. به علاوه همه قوه اول هم با نهادهای انتصابی از قبیل مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای نگهبان و مانند آنها تماماً مردمسالار محسوب نمی شوند، لذا جنبش اصلاحات در ایران در دو زمینه نیاز به کار جدی دارد.

یکی اصلاح ساختار قانونی قدرت که برنامه دراز مدت جنبش اصلاحات است و دوم هدف عاجل و نزدیکتر تحقق کامل همان بخشی از قانون اساسی و قوانین موضوعه ایران که با مردمسالاری دینی سازگار است به عبارت دیگر ما هنوز با تمام ظرفیت قانون اساسی را محقق نکردیم.

آیا با آنکه نوگراها اثرگذاران مهمی در اصلاحات هستند، نباید در ساماندهی و سازماندهی و نظم‌دهی به اصلاحات دخالت داشته باشند و به آنان نیز سهمی پرداخت شود؟

اگر مراد از نوگراها روشنفکران و سطح اول روشنفکران یعنی مولدان اندیشه باشد، جایگاه مولد اندیشه جایگاهی نیست که به او اعطا شود او این جایگاه طبیعی را با تولید فکری خودش به دست می آورد فی الواقع روشنفکران و از جمله روشنفکران دینی نبض تفکر جامعه را در دست دارند این سمتی نیست که کسی به آنها بدهد یا مقامی از آنها بگیرد. اگر این افراد وارد امور اجرایی شوند یعنی وارد بدنه قدرت شوند دیگر روشنفکر نخواهند بود لذا روشنفکر که سهمی را از قدرت می طلبد فی الواقع فلسفه وجودی خود را نقض کرده است. روشنفکران کسانی هستند که افکار عمومی را جهت می دهند و مطالبات ملی را شکل می دهند هدایت افکار عمومی و رهبری جنبش اصلاح طلبی با بخش نامه ها و فرمان نظامی و دستور دولتی انجام نمی شود. اینگونه امور منطق خاص خود را دارند.

لایه های دوم و سوم نوگرایان دینی یعنی موزعان کسانی هستند که لایه میانی هستند؛ و مصرف کننده اندیشه می توانند سهمی در مقامات جامعه داشته باشند اگر ما مردمسالاری دینی را درست اعمال کنیم با توجه به اینکه اکثریت جامعه به این روش گرایش دارد قطعاً باید بیشتر نماینده‌های مردم در مجلس از این گروه باشند و قاعدتاً بیشتر مصادر اجرایی هم از این افراد انتخاب شود.

آیا مبانی اصلاحات نیازمند تبیین نیستند تا هر کسی از ظن خود یار نشود؟

اصلاحات نیازمند ایضاح مفهومی است نیازمند توضیح و تبیین است اشاره کردم که اصلاحات از سویی تحقق اهداف اولیه انقلاب اسلامی است از سوی دیگر توسعه همه جانبه با محوریت توسعه سیاسی است. مراد از

رویکرد سنت گرایانه می‌تواند با یک جامعه مدرن کنار بیاید ولی بنیاد گرایانه نمی‌تواند

توسعه سیاسی دقیقاً دمکراتیزه کردن جامعه یعنی تحقق مردمسالاری دینی است و دو مرحله دارد: ۱) مرحله عالی اصلاحات ساختاری، یعنی تغییر ساختار قانونی قدرت در ایران ۲) مرحله ابتدایی تحقق بخش مردمسالار قانون اساسی در جامعه است.

اگر شخصی بخواهد با اصلاحات موافقت یا مخالفت کند می باید مشخص کند که این موارد را قبول دارد یا نه؟ اگر قبول دارد جزو قافله اصلاحات است اگر نمی پذیرد در این صورت بین اصلاح طلبان جایگاهی نخواهد داشت. معنای خیلی واضح مردمسالاری دینی که محور اصلاحات در ایران است یعنی آنچه مردم نمی خواهند می باید از صحنه سیاسی حذف شود. نمی گویم خواست مردم محور حق و باطل است، اما در حوزه عمومی باید به ارائه ملی و خواست عمومی تن داد اگر احیاناً هم کسی می پندارد اکثریت اشتباه می کنند، باید اکثریت را قانع کند که اشتباه کرده‌اند، نه اینکه اقلیت با زور اراده خود را بر اکثریت تحمیل کند.

چه نسبتی میان تقدیر و قدرت در فرآیند نوگرایی است؟

اگر مراد از تقدیرگرایی باشد یعنی انسان فعالیتی در زمینه عمومی نکند همه را به خدا، سرنوشت و تقدیر بسپارد این تلقی غلط و ناصواب است در حوزه قدرت باید انسان فعال باشد اگر دیندار است با توجه به اهداف و آرمان های دینی می باید مطالبات خودش را در چارچوب قانون و با روش های اخلاقی دنبال کند اگر این طور عمل شد موفق است. لذا تقدیرگرایی را به نوعی انظلام یعنی تن دادن به ظلم تعبیر می کنم و در تاریخ اسلام اموبان رواج دهندگان تقدیرگرایی بودند بدین معنا که می گفتند خدا خواسته ما بر سر قدرت باشیم و اگر به امر

خدا راضی هستید باید ما را بپذیرید هر حکومتی می تواند این را ابراز کند که زمامداری ما خواست خداوند است و واضح است که این مبنا پذیرفته نیست. خواست خدا عدالت، آزادی و کرامت انسان است و نه چیز دیگری و ارزیابی میزان توفیق حکومت ها در تحقق آزادی، عدالت و کرامت به عهده انسان های فکور جامعه است.

مفهوم اصلاحات بدون درونی شدن در ذهنیت اجتماعی، تا چه اندازه عینی و ملموس خواهد بود کدام عوامل به عنوان عوامل بازدارنده از رسوخ مفاهیم اصلاح‌گرایانه در ذهن اجتماعی شناخته می‌شوند؟

اصلاحات مانند یک جراحی با درد همراه است، یا مثل زایمانی می ماند که قرار است فرزندی به عنوان سعادت و کمال جامعه متولد شود ولی طبیعی است موانعی داشته باشد مهم ترین مانع اصلاحات ذهنیت محافظه کاری است. محافظه کاری یعنی حفظ وضع موجود، یعنی افرادی ذی نفوذ و برخوردار وضع موجود را مطلوب می دانند و نیازی به تغییر آن نمی بینند ما در جامعه‌ای زندگی می کنیم که سابقه استبداد در آن از سابقه اسلام بیشتر است یعنی اگر اسلام که در این جامعه ۱۴۰۰ سال سابقه دارد استبداد چیزی نزدیک به ۲۵۰۰ سال شرف حضور دارد. طبیعی است که استبداد در ذهن و روان جامعه ایرانی ریشه دوانده باشد و حتی فرهنگ و دین را هم به شکل خود درآورده باشد. یعنی در آنها تأثیر گذاشته باشد.

نکته دیگر، تلقی های بنیادی گرانه از دین از جمله موانع اصلی اصلاحات محسوب می شود. ما در اندیشه اسلامی معاصر با سه رویکرد متفاوت دینی مواجه هستیم. اول رویکرد سنتی، دوم رویکرد بنیادگرایانه و سوم رویکرد نوگرایانه است.

در رویکرد بنیادگرایانه که قرائت رسمی هم در ایران معاصر محسوب می شود هیچ تناسبی با اصلاحات مشاهده نمی شود. این رویکرد منحصر به ایران هم نیست در شمال آفریقا جریان هایی مانند اخوان المسلمین در مصر یا بعضی جریانات در الجزایر یا جریان طالبان در افغانستان همه همین رویکرد را دارند. به نظر من اکثر حوزه های علمیه و متشرعین ما رویکرد سنتی دارند و نه رویکرد بنیادگرایانه، رویکرد سنتی می تواند با یک جامعه مدرن کنار بیاید و در حاشیه به حیات ادامه دهد. اما در رویکرد نوگرایانه سهم بیشتری به عقل انسانی و تجربه بشری داده شده و به ابعاد معنوی دین عمق و ژرفای بیشتری بخشیده شده است. در حالی که در رویکرد سنتی به قالب ها، فرم ها و در مجموع به ظواهر، مناسک و شعائر عنایت بیشتری است. رویکرد نوگرایانه به مقتضیات زمان و مکان عملاً توجه بیشتری دارد. رویکرد بنیادگرا کوشش می کند از مواضع سنتی سوءاستفاده بکنند. در حالی که باید به شدت بین رویکرد بنیادگرا و سنتی تفاوت گذاشت.

جایگاه مجمع مشورتی شورای نگهبان در تطبیق با مسائل فقهی روز و روند فعلی جامعه کجاست؟

این مسأله کاملاً مبهم است و فکر می کنم امری بی اهمیت باشد، شورای نگهبان به عنوان یک نهاد قانونی در جامعه حداقل در بعد فقهی اش موظف به مشورت بوده است به این معنا که وقتی قرار است قوانین مصوبه مجلس شورای اسلامی از بعد موافقت و مخالفت با احکام شرع مورد بررسی قرار گیرد می باید بپرسیم که ضابط خلاف شرع بودن یک قانون چیست ؟ اگر امری به اجماع فقها، نامشروع باشد در این صورت شورای نگهبان حق دارد بنویسد این خلاف شرع است، اما اگر حتی یک فقیه جامع الشرایط آن امر را مشروع بداند یا یکی از مراجع تقلید که در جامعه مقلدانی دارد آن امر را حلال بداند شورای نگهبان با کدام مجوز شرعی می تواند مصوبه مجلس را خلاف شرع اعلام کند؟ در تصمیمات اخیر شورای نگهبان از جمله اظهارنظر درخصوص جرم سیاسی برخی از مراجع عظام و علمای قابل توجه حوزه‌های علمیه این لایحه را سازگار با احکام شرع دانستند و از آن دفاع کردند. وقتی شورای نگهبان اینگونه لوایحی که طرفداران جدی در حوزه‌های علمیه‌دارد‌ا خلاف شرع اعلام می کند یعنی علاوه براینکه رأی آن پشتوانه مردمی ندارد، پشتوانه علمی و فقهی هم ندارد. درواقع اینگونه نهادهای جدید، کوششی است برای وصله زدن به آبروی از دست رفته این نهاد و من فکر نمی کنم با این وصله پینه ها شورای نگهبان به آن جایگاه رفیع که باید داشته باشد برگردد. توسعه نهادهای انتصابی که به ویژه در چندسال اخیر بخصوص در خود شورای نگهبان با آن مواجه بوده‌ایم به عنوان یک روند اصلاح ستیزی است محافظه کاران در اندیشه بنیادگرایانه خودبا بحران های جدی مواجه‌اند که هراز چندگاهی با تأسیس نهادهای جدید می کوشند این بحران ها را از سر بگذرانند. نفس مشورت با علما و مراجع امر مبارکی است، اما نیازمند به دفتر و دستک نیست.

اگر قبلاً موظف به مشورت بوده‌اند، چرا مشورت نمی کردند؟ حداقل می توان استنباط کرد که شورای نگهبان تاکنون آرای مراجع عظام تقلید و علمای فقهی حوزه علمیه را جویا نمی شده است. شورایی که تاکنون به خود زحمت نداده است که مستندات فقهی و حقوقی مصوبات خودش را منتشر بکند و همواره یک طرفه به قاضی رفته به جایی رسیده که عضو شورای نگهبان در مسند امامت جمعه تهران مجبور می شود قسم یاد کند که آرای شورای نگهبان سیاسی نیست و من یقین دارم امروز در حوزه علمیه برخی از مراجع و علمای ما حاضرند در مقابل ایشان قسم یاد کنند که بخش قابل توجهی آرای شورای نگهبان سیاسی است. بلکه بالاتر حاضرند مباهله کنند که برخی مصوبات شورای نگهبان فاقد پشتوانه کارشناسی حقوقی و فاقد مستند لازم فقهی است و تحت تأثیر اراده قاهره سیاسی صادر شده است.

آنچه که مهم است این است که افکار عمومی را با قسم حضرت عباس نمی توان راضی کرد. مردم فهیم و باشعور هم تشخیص می دهند که در رد صلاحیت های کاندیداهای انتخاباتی مختلف و یا رد مصوبات متعدد مجلس شورای اسلامی از جانب شورای نگهبان این شورا به چه میزانی خود را با شاقول سیاست روز منطبق کرده است؟ اگر مستندات شورای نگهبان منتشر شده بود به سادگی امکان داشت تناقض ها و ناسازگاری های فراوان را در آرای این نهاد محترم نشان داد. در مجموعه خلاف شرع بودن تنها با خلاف رأی اجماعی یا حداقل خلاف رأی مشهور فقها قابل تشخیص است. اینکه فقهای منصوب ولایت فقیه تشخیص شخصی و اجتهاد شخصی خود را ضابطه تشخیص خلاف شرع بدانند در سالیان اخیر، با مقاومت جدی مراجع، فضلا و فقهای حوزه‌های علمیه مواجه شده‌است و اگر آرای شورای محترم نگهبان نتوانسته باشد در بین اکثریت علمای حوزه علمیه وجاهت کسب کند، دلیل عدم توفیق این نهاد محترم و تأیدی بر لزوم ارزیابی جدی در شیوه انجام وظیفه آنهاست.

پرسیدنی است آیا حقوقدانان شورای نگهبان هم حق دارند که مجمع مشورتی حقوقی برای خود تأسیس کنند؟ با توجه به اینکه چندی پیش شورای نگهبان نهاد دیگری به نام مرکز پژوهش های علمی شورای نگهبان تأسیس کرد، آیا همان نهاد پژوهشی نمی توانست ارتباط با علما را به عهده بگیرد؟

به نظر شما چه کسی می‌تواند مشکلات دادگاه بدوی را حل کند؟

مسؤول اصلی این گونه امور رئیس قوه قضائیه است اگر رئیس قوه قضائیه دادگاه بدوی را که از مهمترین ارکان قضاوت جامعه است فاقد حداقل های قضایی می داند پرسیدنی است که چرا تاکنون ابتکار برای اصلاح این امر اقدام نکرده است؟ تذکر اخیر امام جمعه قم در ناسازگاری بسیار جدی سه رأی قضایی در موردیک نفر (آقای اکبر گنجی) رانشان می دهد که ظاهراً اعتراض های عمومی به حوزه‌های علمیه نیز سرایت کرده است و افکار عمومی و نیز علمای حوزه نسبت به رعایت عدالت از سوی قوه قضائیه به شدت نگران هستند و پیش از آنکه عدالت و قانون ضابطه قضاوت باشد حداقل توهم نفوذ اراده‌های سیاسی در امر قضاوت جدی است. برای اصلاح این ویرانه به تعبیر رئیس قوه قضائیه به نظر نمی رسد اقدام فاقد توجهی صورت گرفته باشد. شاید تنها مورد، خبر بازگشت دادسراها و لغو دادگاه های عام باشد که امیدوارم زودتر محقق شود.

در بقیه زمینه‌ها نه تنها کار بهتر نشده، بلکه متأسفانه بدتر شده؛ یعنی به تعبیر رئیس قوه قضائیه ویرانه ویرانه‌تر شده است.

اگر در این اظهارنظر تردیدی است می توان از جامعه حقوقی کشور نظرخواهی کرد اطمینان دارم که اکثریت حقوقدانان ایرانی نسبت به عملکرد قوه قضائیه معترضند.

از این که در این مصاحبه شرکت فرمودید متشکرم.

من نیز متشکرم.